

او گفته تلاش می‌کردم رهبری را ببینم. یکی اینکه پس از استعائه ایشان به امام زمان خون گریه کردم و دومین موضوع هم مربوط به ترور آقای خاتمی بود.

فرشاد طولابی، محافظ سید محمد خاتمی و عضو پیشین سپاه؛



فرشاد طولابی، از اعضای پیشین سپاه استان لرستان و محافظ سید محمد خاتمی، رئیس جمهور سابق جمهوری اسلامی ایران که قصد ترور او را داشت گفت:

وقتی توسط حفاظت اطلاعات دستگیر شدم از من سؤال کردند که اگر قرار بود چنین اقدامی کنی، چگونه و چه نوع این کار را می‌کردی؟ گفتم برای من تفاوتی نداشت اما زیباترین نوع ترور برای من این بود که خاتمی را بغل کنم و با خودم منفجر کنم تا بگویند این فرد چقدر باور به این مساله داشت. در نامه‌ای هم که به خاتمی نوشتم، گفتم که می‌آیم و شما را با خود به محکمه عدل می‌برم.

به گزارش اسپادانا خبر، او اظهار داشت:

آقای خاتمی می‌گفت ما که نمی‌توانیم دور آسمان دیوار بکشیم تا امواج ماهواره نیاید. ما باید به فکر مصونیت باشیم، نه ممنوعیت. باید کاری کنیم که جوان ایرانی دنبال لایالی‌گری نرود. «ظاهر صحبت‌ها ایرادی ندارد اما اگر به لایه‌های عمیق‌تر موضوع دقت شود ایرادات نمایان می‌شود چرا که حوزه متافیزیک شبیه فیزیک انسان نیست. پس از اینکه متوجه خطرات فراوان اصلاح‌طلبی برای کشور شدم در ۳۰ دی‌ماه ۷۷ نامه با نام مستعار عبدالقانی به آقای خاتمی ارسال کرده و در آن صریحا ایشان را خطری برای مملکت خطاب کردم و او را مرید شیطان دانستم. ۲ نسخه از این نامه هم به دفاتر دیگری ارسال کردم تا از نامه من سوءاستفاده نشود. در آخرین جمله این نامه هم تاکید کردم:

«یقین بدانید اگر تا به حال برای خاتمه دادن به حیات دنیوی‌تان اقدام نکرده‌ام به این دلیل بوده که هنوز ایشان را امیدوار به اصلاح می‌دانم.» در غیر این صورت این تهدید را مقید کردم به بقا و عدم بقای ایشان در واقع ایشان را تهدید به ترور کردم. فکر می‌کردم در خصوص آقای خاتمی اگر قیدهای شرعی و قانونی صریحا یا قریب به تصریح از بین برود باید وارد عمل شوم یعنی اگر مشکلاتی چون حوادث کوی دانشگاه ادامه یابد و مسوولان دولت اصلاحات به جای خاموش کردن آتش اعتراضات، آتش بیار معرکه شوند برای ترور رییس دولت اصلاحات راسا وارد عمل می‌شوم.

او گفت:

به دنبال این بودم که سر صحبت را با ایشان باز کنم و بگویم آقای خاتمی دنیایی که اینقدر بی‌ارزش است و بدون اینکه بدانی و بفهمی خداوند اجل را بیخ گوشت می‌گذارد. آیا بهتر نیست دست از اعمال برداری؟ من اگر اراده می‌کردم می‌توانستم سید محمد خاتمی را از طریق روش‌هایی، چون مسمومیت، انفجار، اسلحه کمری، قناصه و دوزن و... ترور کنم. اگر بگویم از رگ گردن تا چند کیلومتری می‌توانستم ایشان را ترور کنم به گراف سخن نگفته‌ام. ۲ ماه پس از حضور در تیم حفاظتی ایشان ماجرای کوی دانشگاه در سال ۷۸ شکل گرفت. در همان اوایل رخداد کوی دانشگاه یک بار پوستری از عکس میرزا رضای

کرمانی در بساط دستفروشان روبه‌روی دانشگاه تهران دیدم. تصویری که در آن میرزا رضا با غل و زنجیر روی پله‌های نشسته و جمله‌ای بالای سر ایشان ثبت شده که می‌گوید: «این دار را به یادگار نگه دارید. من اولین نیستم و آخرین هم نخواهم بود.» این پوستر را خریدم و به صورت جدی پیروی نامه قبلی برای آقای خاتمی فرستادم. شماره تلفن مسوول دفتر ایشان را هم پیدا کردم و به نحوی که قابل کشف و ردیابی نباشد تماس گرفتم که این نامه را به شوخی نگیرند. پس از ارسال پوستر، مرحوم ری‌شهری، آقای خاتمی را برای کمک به توسعه حرم به شاه عبدالعظیم دعوت کرد. در این سفر من به عنوان محافظ همراه آقای خاتمی بودم. برای خود من این سفر طنز ذهنی بود. با خودم می‌گفتم از یک طرف نامه تهدید به ترور برای ایشان فرستادم، از سوی دیگر هم پوستر میرزا رضای کرمانی را داده‌ام، حالا همراه ایشان به محل ترور ناصرالدین‌شاه (حرم عبدالعظیم) آمده‌ام، به نظرم بهترین مکان برای ترور بود. وقتی متوجه پروژه برخی افراد و جریانات برای به آشوب کشاندن کشور شدم، انگیزه‌ام برای ترور بیشتر شد. افرادی مانند عبدالقادر نوری، موسوی لاری، تاجزاده و... مقابل دانشگاه تهران می‌رفتند و بر آتش مشکلات می‌افزودند.

وی ادامه داد:

چند گلوله کلاشینکف و مقداری تی‌ان‌تی و... تعدادی رونوشت نامه که طی سال‌های ۷۶ و ۷۸ برای ائمه جمعه و نمایندگان و سایر مسوولان فرستاده بودم را جایی در کوه در خرم‌آباد پنهان کرده بودم. این نامه‌ها را با دستگاه کپی محل خدمتم در خرم‌آباد آماده می‌کردم البته بعدها دادسرای نظامی ۷۵ هزار تومان بابت این کپی‌ها از من گرفت. این اقدام گم شدند و من نگران شدم. احساس می‌کردم زباله‌های منزل من کنکاش می‌شود. مسائل مشکوک دیگری هم اتفاق افتاده بودند که باعث هراس من شده بودند. اینجا بود که به دو دلیل از طریق حفاظت اطلاعات بیت تلاش می‌کردم رهبری را ببینم. یکی اینکه پس از استعائهای که به امام زمان داشتند خون گریه کردم و می‌خواستم با ایشان صحبت کنم. دومین موضوع هم مربوط به ترور آقای خاتمی بود. در آن زمان مسوول حفاظت ایشان شخصی به نام سردار باقر بودند. از ایشان خواستم اجازه دیدار را بدهند. حریف ایشان نشدم و ایشان گفتند ابتدا باید به من بگویید. ماجرا را برای ایشان شرح دادم. گفت من این اختیار را ندارم باید از فرد دیگری کسب تکلیف کنم.

او گفت:

در چتر اطلاعاتی قرار گرفتم، دستگیر شدم و در دادسرای نظامی ۱۸ ماه بازجویی‌های گسترده‌ای را تجربه کردم. دو سال و نیم جنبه‌های قضایی و انتظامی را پشت سر گذاشتم تا اینکه آزاد شدم. مسوولان حفاظت به دنبال این بودند متوجه شوند که آیا من ذیل یک تیم فعالیت دارم یا اینکه قصد ترور سایر مدیران و مقامات کشور را دارم یا نه؟ پس از اینکه آقای خاتمی متوجه این ماجرا می‌شوند، فردی را مامور می‌کنند که از جانب ایشان اعلام کند شکایتی از من ندارند. این نامه عامل اصلی آزادی من بود. طی سال‌های گرفتاری و زندان بودنم، همسر و فرزندانم شرایط نابسامانی را از نظر مالی داشتند، آقای خاتمی ۵۰۰ هزار تومان برای خانواده من ارسال کردند که بسیار به کار آنها آمد و با اعلام رضایت‌شان زمینه آزادی مرا فراهم کردند. از همسر اولم جدا و مجبور شدم تنها خانام را به عنوان مهریه به همسر دومم منتقل کنم. پس از ماجرای که در سال‌های ۷۷ و ۷۸ برای من رخ داد سرنوشت روی تاریخ خود را به من نشان داد. امروز پسر بزرگم با مشکلات فراوانی دست به گریبان است و از من گلیا می‌کند که چرا به فکر آینده او نبوده‌ام.

منبع | روزنامه اعتماد

برچسب‌ها: [تیورسیم](#) [1]

[سیاه پاسداران](#) [2]

[سیدمحمد خاتمی](#) [3]